

ماجرای جنگ ذات السلاسل چیست؟

سؤال:

سلام لطفا اگر در منابع اهل سنت از فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ ذات السلاسل وجود دارد بفرمایید.

پاسخ:

طبق آن چیزی که در کتب تاریخی و روائی آمده است، این جنگ، از جمله جنگ‌هایی است که پیامبر صل الله علیه و آله در آن شرکت نداشته است؛ بنابراین اطلاق نام غزوه بر این جنگ به نظر صحیح نمی‌رسد و بهتر است که به آن سریه ذات السلاسل گفته شود که در بعضی از کتب تاریخی و روائی هم به این جنگ سریه ذات السلاسل گفته‌اند.

این جنگ یکی از افتخارات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که با جنگاوری و رشادت و دلاوری و زکاوت امیر المؤمنین علیه السلام پیروزی نصیب مسلمانان شد.

البته علمای اهل سنت سعی کرده‌اند این فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام را کتمان کنند و آن را به نام شخص دیگری ثبت کنند.

در کتب تاریخی و روائی در مورد سال این جنگ اختلاف وجود دارد و بعضی گفته‌اند که این جنگ بعد از غزوه زبیدی بوده است و بعضی می‌گویند: بعد از غزوه بنی قریظه بوده است که هر کدام از این جنگ‌ها در سال‌های مختلفی به وقوع پیوسته است و نمی‌توان تاریخ دقیق آن را بیان کرد؛ ولی اکثریت مورخین گفته‌اند که بعد از جنگ موته رخ داده است.

این جنگ بین مسلمانان و قبیله بنی سلیم رخ داده است.

در کتاب طبقات ابن سعد در مورد سال و مکان این جنگ چنین می‌گوید:

ذات السلاسل وهي وراء وادي القرى وبينها وبين المدينة عشرة أيام وكانت في جمادى الآخرة سنة

ثمان من مهاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم

الطبقات الكبرى، ج 2، ص 131

مكان این جنگ بعد از منطقه وادی القرى بوده است و فاصله بین آن مکان تا مدینه 10 روز بوده

است و زمان این جنگ هم در سال 8 هجری در ماه جمادى الثانى بوده است.

اسامى این جنگ در کتب مختلف شیعه و اهل سنت:

1. در کتاب الإرشاد شيخ المفيد جلد 1 صفحه 113 از این جنگ با نام السلسلة یاد می‌کند.

2. در کتاب الإرشاد الشيخ المفيد جلد 1 صفحه 113 نام دیگر این جنگ را وادی الرمل بیان می‌کند.

3. در کتاب المغازی للواقدي جلد 2 صفحه 217 و تفسیر جوامع الجامع شيخ الطبرسي آمده است

که اسم این جنگ ذات السلاسل است که شيخ طبرسي می‌گوید:

وهو المروي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل قال وسميت هذه الغزوة ذات السلاسل

لأنه أسر منهم وقتل وسبى وشد أسراهم في الجبال مكتفين كأنهم في السلاسل

تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي، ج 10، ص 422

از امام صادق روایت است که حضرت در یک حدیثی که طولانی است فرمودند: این غزوه به ذات

السلاسل نام گذاری شد؛ چون از آنها اسیر گرفتند و آنها را کشتند و آنان را دستگیر کردند و کتف اسرای

آنها را با طناب بسته بودند به صورتی که شبیه زنجیر شده بودند.

4. در کتاب إرشاد القلوب حسن بن محمد الديلمي جلد 2 صفحه 246 می‌گوید: نام جنگ ذات

السلسلة است.

غزوة ذات السلاسل در کتب اهل سنت:

در کتب اهل سنت آمده است که فرمانده جنگ ذات السلاسل عمرو بن عاص بوده است و مسلمانان در زیر لوای او به جنگ با این قبیله رفته‌اند.

در کتاب صحیح بخاری در مورد این غزوة این طور آمده است:

عن أبي عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ عَائِشَةُ فَقُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ أَبُوهَا قُلْتُ ثُمَّ مِنْ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْخَطَّابِ فَعَدَّ رِجَالًا

صحیح البخاری، ج 3، ص 1339 و ج 4، ص 1584

عمرو عاص می‌گوید: پیامبر صل الله علیه و آله او را برای سپاه ذات السلاسل فرستاد.

همین روایت با همین مضمون در کتاب صحیح مسلم جلد 4 صفحه 1856 هم آمده است.

در این روایت هیچ اشاره‌ای نشده است که وقتی پیامبر صل الله علیه و آله عمرو بن عاص را به این جنگ فرستاد، آیا او پیروز شد یا شکست خورد؛ بلکه در ادامه مطلبی را می‌گوید که هیچ ارتباطی با این جنگ ندارد و آن هم این است که پیامبر صل الله علیه و آله چه کسی را بیشتر دوست دارد.

در کتاب المستدرک علی الصحیحین می‌گوید:

عن عبد الله بن بريدة عن أبيه رضي الله عنهما قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عمرو بن العاص في غزوة ذات السلاسل وفيهم أبو بكر وعمر

المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 45

پیامبر عمرو بن عاص را به غزوة ذات السلاسل فرستاد که در بین لشکریان ابوبکر و عمر هم بودند.

در ادامه این روایت هم اشاره‌ای نشده است به این که آیا مسلمانان به فرماندهی عمرو بن عاص در این جنگ پیروز شده‌اند یا نه.

در کتاب طبقات ابن سعد هم این جنگ آمده است:

سریة عمرو بن العاص إلى ذات السلاسل

الطبقات الكبرى، ج 2، ص 131

در اینجا ابن سعد ماجرا را نقل می‌کند و می‌گوید: فتح به وسیله عمرو عاص صورت گرفته است؛ ولی سندی برای ابن مطلب ذکر نمی‌کند و به همین خاطر که سندی برای آن ذکر نمی‌کند قابلیت احتجاج را ندارد.

در کتاب المغازی آقای واقدی در مورد این جنگ این طور آمده است:

غزوة ذات السلاسل، حدثني ربيعة بن عثمان عن ابن رومان وحدثني أفلح بن سعد عن سعيد بن عبد الرحمن بن رقيش عن أبي بكر بن حزم وحدثني عبد الحميد بن جعفر فكلُّ قد حدثني منه طائفةٌ وبعضهم أوعى للحديث من بعض فجمعت ما حدثوني وغير هؤلاء المسمين قد حدثني أيضاً قالوا بلغ رسول الله أن جمعاً من بليٍّ وقضاعة قد تجمعوا يريدون أن يدنوا إلى أطراف رسول الله فدعا رسول الله عمرو بن العاص ف عقد له لواءً أبيض وجعل معه رايةً سوداء وبعثه في سراة المهاجرين والأنصار...

المغازي للواقدي، ج 2، ص 217-220

خبر دادند به پیامبر صل الله علیه و آله که گروهی از منطقه بلی و اطراف آن جمع شده‌اند و می‌خواهند به پیامبر صل الله علیه و آله حمله کنند؛ پس پیامبر صل الله علیه و آله عمرو عاص را خواست و پرچم سفیدی به او داد و یک الم سیاهی نیز همراه او قرار داد و در سرپه‌ای با مهاجرین و انصار که تعدادشان 300 نفر بود فرستاد، میان عمرو عاص و دشمن یک رابطه فامیلی وجود داشت، عمرو عاص می‌بینید که تعداد آن‌ها زیاد است؛ سپس شخصی را به سمت پیامبر صل الله علیه و آله فرستاد و از پیامبر صل الله علیه و آله طلب کمک کرد و پیامبر صل الله علیه و آله ابو عبیده جراح را همراه با 200 نفر به کمک او فرستاد و عمرو عاص شبانه به آن‌ها حمله کرد.

در این روایت می‌گوید: پیامبر صل الله علیه و آله عمرو عاص را برای جنگ ذات السلاسل فرستاد و او پیروز جنگ شد؛ اما این روایت از نظر سندی ضعیف است و قابلیت احتجاج ندارد.

علمای رجال اهل سنت در رابطه با آقا واقدی صاحب این کتاب این طور گفته‌اند:

آقای یحیی بن معین در رابطه با او می‌گوید:

سألت يحيى بن معين عن الواقدي فقال ليس بثقة

الكامل في ضعفاء الرجال، ج 6، ص 241

واقدي ثقة نيست.

آقاي احمد بن حنبل در رابطه با واقدي مي‌گويد:

قال معاوية قال لي أحمد بن حنبل هو كذاب

الكامل، عبد الله بن عدي الجرجاني، ج 6، ص 241

واقدي انسان بسيار دروغگويي است.

آقاي نسائي در رابطه با واقدي مي‌گويد:

وقال النسائي محمد بن عمر الواقدي متروك الحديث

الكامل، عبد الله بن عدي الجرجاني، ج 6، ص 241

آقاي بخاري در رابطه با واقدي مي‌گويد:

وقال البخاري: الواقدي مديني سكن بغداد متروك الحديث تركه أحمد وابن نمير وابن المبارك

وإسماعيل بن زكريا

تهذيب الكمال، المزي، ج 26، ص 185

واقدي متروك الحديث است و احمد و ابن نمير و ابن مبارك و اسماعيل بن زكريا حديث او را ترك

کردند.

در كتاب ضعفاء عقيلي در رابطه با واقدي از يحيى بن معين آورده است:

سمعت يحيى بن معين يقول محمد بن عمر بن واقد ليس بشيء وفي موضع آخر الواقدي ضعيف

ضعفاء العقيلي، ج 4، ص 108

از يحيى بن معين شنيدم كه مي‌گفت: واقدي ارزشي ندارد و در جاي ديگري مي‌گفت: واقدي

ضعيف است.

بنابراين روايتي كه آقاي واقدي بيان کرده است از درجه اعتبار ساقط است و قابليت احتجاج ندارد:

اما روايتي كه در كتب صحيح بخاري و مسلم نقل شده است، اين روايات هم فقط بيان کرده‌اند كه عمرو

عاص براي جنگ ذات السلاسل فرستاده شد؛ ولي از اين كه عمرو عاص در اين جنگ پيروز شد يا اين كه در

جنگ شکست خورد، چیزی بیان نکرده است؛ پس روایات بخاری و مسلم هم ما را کاملاً روشن نمی‌کند که چه کسی در این جنگ پیروز شد و فاتح جنگ چه کسی بود و مطلبی که در کتاب طبقات ابن سعد نقل شده بود هم که فاقد سند است و قابلیت احتجاج ندارد.

پس از کتب اهل سنت نمی‌شود ثابت کرد که عمرو عاص فاتح جنگ ذات السلاسل بوده است و تنها چیزی که ثابت می‌شود این است که عمرو عاص برای این جنگ فرستاده شده است.

غزوة ذات السلاسل در کتب شیعه:

در کتاب تفسیر قمی در زیل تفسیر آیات ابتدایی سوره عادیات آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم والعاديات ضبحا فالموريات قدحا فالمغيرات صباحا حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله والعاديات ضبحا فالموريات قدحا قال هذه السورة نزلت في أهل وادي اليباس قال قلت وما كان حالهم وقصتهم قال إن أهل وادي اليباس اجتمعوا اثني عشر الف فارس وتعاهدوا وتعاهدوا وتواثقوا على أن لا يتخلف رجل عن رجل ولا يخذل أحد أحدا ولا يفر رجل عن صاحبه حتى يموتوا كلهم على حلف واحد أو يقتلوا محمد صلى الله عليه وآله وعلي بن أبي طالب عليه السلام فنزل جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وآله وأخبره بقصتهم وما تعاهدوا عليه وتواثقوا وأمره ان يبعث فلانا إليهم في أربعة آلاف فارس من المهاجرين والأنصار فصعد رسول الله صلى الله عليه وآله المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا معشر المهاجرين والأنصار ان جبرئيل أخبرني ان أهل وادي اليباس اثني عشر الف فارس قد استعدوا وتعاهدوا وتعاهدوا ان لا يغدر رجل لصاحبه ولا يفر عنه ولا يخذله حتى يقتلوني وأخي علي بن أبي طالب وقد أمرني ان أسير إليهم فلانا في أربعة آلاف فارس فخذوا في أمركم واستعدوا لعدوكم وانهبوا إليهم على اسم الله وبركته يوم الاثنين إن شاء الله تعالى فأخذ المسلمون عدتهم وتهيئوا وأمر رسول الله صلى الله عليه وآله فلانا بأمره وكان فيما أمره به انه إذا رأيهم ان يعرض عليهم السلام فان تابعوه وإلا واقعهم فيقتل مقاتليهم ويسبي ذراريهم ويستبيح أموالهم ويخرب ضياعهم وديارهم فمضى فلان ومن معه من المهاجرين والأنصار في أحسن عدة وأحسن هيئة يسير بهم سيرا رفيقا حتى انتهوا إلى أهل وادي اليباس فلما بلغ

القوم نزول القوم عليهم ونزل فلان وأصحابه قريبا منهم خرج إليهم من أهل وادي اليباس مائتا رجل مدججين بالسلاح فلما صادفوهم قالوا لهم من أنتم ومن أين أقبلتم وأين تريدون ليخرج الينا صاحبكم حتى نكلمه فخرج إليهم فلان في نفر من أصحابه المسلمين فقال لهم أنا فلان صاحب رسول الله قالوا ما أقدمك علينا قال أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن اعرض عليكم الاسلام فان تدخلوا فيما دخل فيه المسلمون لكم مالهم وعليكم ما عليهم وإلا فالحرب بيننا وبينكم قالوا له أما واللوات والعزى لولا رحم بيننا وقرابة قريبة لقتلناك وجميع أصحابك قتلة تكون حديثا لمن يكون بعدكم فارجع أنت ومن معك واربحوا العافية فانا إنما نريد صاحبكم بعينه واخاه علي بن أبي طالب عليه السلام. فقال فلان لأصحابه يا قوم القوم أكثر منكم أضعافا وأعد منكم وقد ناءت داركم عن اخوانكم من المسلمين فارجعوا نعلم رسول الله صلى الله عليه وآله بحال القوم ،فقالوا له جميعا خالفت يا فلان قول رسول الله صلى الله عليه وآله وما أمرك به فاتق الله وواقع القوم ولا تخالف رسول الله صلى الله عليه وآله فقال إني اعلم مالا تعلمون الشاهد يرى مالا يرى الغائب فانصرب وانصرف الناس أجمعون فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بمقالة القوم وما رد عليهم فلان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا فلان خالفت أمري ولم تفعل ما أمرتك وكنت لي والله عاصيا فيما أمرتك فقام النبي صلى الله عليه وآله وصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا معشر المسلمين اني أمرت فلانا ان يسير إلى أهل وادي اليباس وان يعرض عليهم السلام ويدعوهم إلى الله فان أجابوه وإلا واقعههم وانه سار إليهم وخرج إليه منهم مائتا رجل فإذا سمع كلامهم وما استقبلوه به انتفخ صدره ودخله الرعب منهم وترك قولي ولم يطع أمري وان جبرئيل امرني عن الله ان أبعث إليهم فلانا مكانه في أصحابه في أربعة آلاف فارس فسر يا فلانا على اسم الله ولا تعمل كما عمل أخوك فإنه قد عصى الله وعصاني وأمره بما امر به الأول فخرج وخرج معه المهاجرون والأنصار الذين كانوا مع الأول يقتصد بهم في سيرهم حتى شارف القوم وكان قريبا منهم بحيث يراهم ويرونه وخرج إليهم مائتا رجل فقالوا له ولأصحابه مثل مقاتلتهم للأول فانصرف وانصرف الناس معه وكاد ان يطير قلبه مما رأى من عدة القوم وجمعهم ورجع يهرب منهم فنزل جبرئيل (ع) فأخبر محمدا صلى الله عليه وآله بما صنع هذا وانه قد انصرف وانصرف المسلمون معه فصعد النبي صلى الله عليه وآله وآله المنبر فحمد الله وأثنى عليه وأخبر بما صنع هذا وما كان منه وانه قد انصرف وانصرف المسلمون معه مخالفا لامري عاصيا لقولي فقدم عليه فأخبره مثل ما أخبره به صاحبه فقال له يا فلان عصيت الله في عرشه

وعصيتني وخالفت قولي وعملت برأيك ألا قبح الله رأيك وان جبرئيل (ع) قد أمرني ان أبعث علي بن أبي طالب في هؤلاء المسلمين واخبرني ان الله يفتح عليه وعلى أصحابه فدعا عليا عليه السلام وأوصاه بما أوصى به الأول والثاني وأصحابه الأربعة آلاف فارس وأخبره ان الله سيفتح عليه وعلى أصحابه فخرج علي عليه السلام ومعه المهاجرون والأنصار فسار بهم سيرا غير سير فلان وفلان وذلك أنه أعنف بهم في السير حتى خافوا ان ينقطعوا من التعب وتحفى دوابهم فقال لهم لا تخافوا فان رسول الله صلى الله عليه وآله قد أمرني بأمر وأخبرني ان الله سيفتح على وعليكم فأبشروا فإنكم على خير وإلى خير فطابت نفوسهم وقلوبهم وساروا على ذلك السير والتعب حتى إذا كانوا قريبا منهم حيث يرونهم ويراهم امر أصحابه ان ينزلوا وسمع أهل وادي الياض بقدم علي بن أبي طالب وأصحابه فخرجوا إليه منهم مائتا رجل شاكين بالسلاح فلما رآهم علي عليه السلام خرج إليهم في نفر من أصحابه فقالوا له من أنتم ومن أين أنتم ومن أين أقبلتم وأين تريدون قال أنا علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وأخوه ورسوله إليكم أدعوكم إلى شهادة أن لا إله إلا الله وان محمدا رسول الله ولكم ان آمنتم ما للمسلمين وعليكم ما عليهم من خير وشر فقالوا له إياك أردنا وأنت طلبتنا قد سمعنا مقالتك وما عرضت علينا هذا مالا يوافقنا فخذ حذرك واستعد للحرب العوان واعلم إنا قاتلوك وقاتلوا أصحابك والموعود فيما بيننا وبينك غدا ضحوة وقد أعذرنا فيما بيننا وبينكم فقال لهم علي عليه السلام ويلكم تهددونني بكثرتكم وجمعكم فأنا أستعين بالله وملائكته والمسلمين عليكم ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم فانصرفوا إلى مراكزهم وانصرف علي عليه السلام إلى مركزه فلما جنه الليل أمر أصحابه ان يحسنوا إلى دوابهم ويقضوا ويسرجوا فلما انشق عمود الصبح صلى بالناس بغلس ثم أغار عليهم بأصحابه فلم يعلموا حتى وطأتهم الخيل فيما أدرك آخر أصحابه حتى قتل مقاتليهم وسبي ذراريهم واستباح أموالهم وخرب ديارهم وأقبل بالأسارى والأموال معه ونزل جبرئيل عليه السلام فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بما فتح الله بعلي عليه السلام وجماعة المسلمين فصعد رسول الله صلى الله عليه وآله المنبر فحمد الله وأثنى عليه وأخبر الناس بما فتح الله على المسلمين وأعلمهم انه لم يصب منهم إلا رجلين ونزل فخرج يستقبل عليا في جميع أهل المدينة من المسلمين حتى لقيه على ثلاثة أميال من المدينة فلما رآه علي عليه السلام مقبلا نزل عن دابته ونزل النبي صلى الله عليه وآله حتى التزمه وقبل ما بين عينيه فنزل جماعة المسلمين إلى علي عليه السلام حيث نزل رسول الله صلى

الله عليه وآله وأقبل بالغنيمة والأسارى وما رزقهم الله به من أهل وادي اليبس ثم قال جعفر بن محمد عليه السلام ما غنم المسلمون مثلها قط إلا أن يكون من خير فإنها مثل ذلك وأنزل الله تبارك وتعالى في ذلك اليوم هذه السورة والعاديات ضبحا.

تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، ج 2، ص 434 - 438

از امام صادق عليه السلام در مورد آیات ابتدایی سوره عادیات روایت شده است که ایشان فرمودند: این سوره در مورد اهل سرزمین خشک و بی‌آب و علفی نازل شده است، ابی بصیر می‌گوید: گفتم، جریان و داستان این مردمی که اهل این سرزمین بودند چیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اهل این سرزمین خشک و بی‌آب و علف جمع شده بودند که 12 هزار اسب سوار بودند و پیمان و عهد بسته بودند که کسی از دیگری سرپیچی نکند و یکدیگر را یاری کنند و دست از یاری نکشند و هیچ کس از همراه خود فرار نکند تا این که همه بر این قسم بمیرند یا این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما به قتل برسانند، پس جبرئیل بر پیامبر صل الله علیه و آله نازل شد و ایشان را از جریان این قوم و چیزی که بر آن عهد و پیمان بسته بودند، آگاه کرد و به پیامبر صل الله علیه و آله دستور داد تا فلانی (ابوبکر) را با 4 هزار اسب سوار از مهاجرین و انصار به سوی آنان بفرستد، رسول خدا صل الله علیه و آله روی منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای گروه مهاجرین و انصار، جبرئیل برای من خبر آورده است که اهل یک سرزمین خشک و بی‌آب و علفی که 12 هزار اسب سوار هستند که آماده شده‌اند و عهد و پیمان بسته‌اند که هیچ کس به همراه خود خیانت نکند و یکدیگر را یاری کنند تا من و برادرم علی بن ابی طالب را به قتل برسانند و جبرئیل به من دستور داده است که به سوی آن‌ها فلانی را همراه با 4 هزار اسب سوار بفرستم؛ پس کارها و وظایف خود را تحویل بگیرید و برای دشمن خود آماده شوید و در روز دو شنبه قیام کنید و به پا خیزید به سوی آن‌ها با اسم خدا و برکت خدا ان شاء الله، عده‌ای از مسلمانان دستور پیامبر صل الله علیه و آله را گرفتند و آماده شدند و پیامبر صل الله علیه و آله به فلانی امر کرد که امیر این گروه باشد، از مواردی که پیامبر صل الله علیه و آله فلانی را به آن امر کرد این بود، زمانی که آن‌ها را دیدی، اسلام را به آن‌ها عرضه کن، اگر پیروی کردند که هیچ وگرنه با آن‌ها درگیر شو و جنگویان آن‌ها را بکش و فرزندان آن‌ها را اسیر بگیر و اموالشان را مباح کن و املاک و شهرشان را خراب کن، پس فلانی و

کسانی که همراه او از مهاجرین و انصار بودند با تعداد و هیئت خوبی حرکت کردند و رفتند و خیلی آرام حرکت می‌کردند تا این که به اهل آن سرزمین بی‌آب و علف رسیدند، وقتی که خبر به اهل آن سرزمین رسید که فلانی و یارانش به سرزمین آن‌ها آمده‌اند، از اهل آن سرزمین 200 نفر مرد تا دندان مسلح به سوی سپاه اسلام رفتند، وقتی که این مردان با سپاه اسلام مواجه شدند، به آن‌ها گفتند: شما چه کسانی هستید و از کجا به اینجا آمده‌اید و چه می‌خواهید؟ به امیر خود بگویید بیاید با ما صحبت کند، پس فلانی با تعدادی از یاران مسلمان خود به سمت آن‌ها رفت و گفت: من فلانی از یاران و صحابه پیامبر صل الله علیه و آله هستم، گفتند: چه پیشنهادی برای ما داری؟ فلانی گفت: پیامبر صل الله علیه و آله به من دستور داده است که اسلام را به شما عرضه کنم، اگر شما هم داخل اسلام شدید، اموال‌تان برای خودتان است و مانند بقیه مسلمانان خواهید بود؛ وگرنه بین ما و شما جنگ رخ می‌دهد، اهل وادی یابس گفتند: قسم به لات و عزی اگر قرابت فامیلی بین ما نبود حتماً تو و تمام یارانت را طوری می‌کشتم که برای آیندگان‌تان تعریف کنند، با کسانی که به همراه آورده‌ای برو و از سلامتی خودتان استفاده کنید، ما پیامبر صل الله علیه و آله و برادرش علی بن ابی طالب را می‌خواهیم فلانی به یاران خود گفت: ای مردم، این گروه تعدادشان چندین برابر شما است و از شما آماده‌تر هستند، به درستیکه اگر جنگ کنید، خانه‌های شما از برادران مسلمان‌تان خالی می‌شود و کشته می‌شوید؛ پس برگردید تا پیامبر صل الله علیه و آله را از حال این گروه آگاه کنیم، اصحاب فلانی همه گفتند: فلانی با قول رسول الله و چیزی که به تو امر کرد مخالفت کردی، از خدا بترس و بر این قوم حمله کن و با رسول الله مخالفت نکن، فلانی گفت: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، کسی که حاضر است و شاهد است چیزی را می‌بیند که فرد غائب نمی‌بیند؛ پس مردم همه برگشتند، به رسول الله خبر دادند که اهل وادی یابس چه چیزی گفتند و فلانی در پاسخ چه گفت، رسول الله صل الله علیه و آله فرمود: فلانی با امر من مخالفت کردی و کاری را که به تو دستور داده بودم انجام ندادی و تو نسبت به من در مورد چیزی که به تو امر کردم، به خدا قسم گناهکار هستی، سپس رسول خدا صل الله علیه و آله بلند شد و روی منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت سپس فرمود: ای مسلمانان، من به فلانی امر کردم که که به سمت اهل وادی یابس برود و اسلام را به آن‌ها عرضه کند و آن‌ها را به سوی خدا دعوت کند، اگر قبول کردند که هیچ؛ وگرنه با آن‌ها به پیکار پردازد و او به سوی آن‌ها حرکت کرد و از

سمت اهل وادی یابس 200 مرد به سوی او حرکت کردند؛ پس زمانی که فلانی کلام آن‌ها و چیزی که با آن از او استقبال کردند را شنید، ترس و وحشت از آن‌ها در دلش افتاد و حرف من را رها کرد و انجام نداد و امر من را اطاعت نکرد، به درستیکه جبرئیل از سمت خداوند به من دستور داد که به جای او فلانی (عمر) را برگزینم همراه با یارانش در 4 هزار اسب سوار؛ پس ای فلانی با نام خدا حرکت کن و مانند برادرت عمل نکن، به درستیکه او هم عصیان خدا را انجام داد و هم من نسبت به من عصیان کرد و پیامبر صل الله علیه و آله تمام دستوراتی که به فلانی داده بود را به این شخص هم داد؛ پس حرکت کرد و همراه او مهاجرین و انصاری که با اولی بودند، خارج شدند و در مسیر خیلی آرام به سوی آن‌ها حرکت می‌کردند تا این که به آن قوم رسیدند و به آن‌ها نزدیک شدند به صورتی که آن‌ها را می‌دیدند و آن‌ها هم این‌ها را می‌دیدند و 200 نفر به سوی سپاه اسلام حرکت کردند و همان چیزهایی که به اولی گفتند، برای فلانی و یارانش نیز دوباره تکرار کردند؛ پس فلانی برگشت و مردم هم با او برگشتند و از ترس تعداد دشمن نزدیک بود که قلبش بپرد، مردم را جمع کرد و بازگشت و از دست آن‌ها فرار کرد؛ سپس جبرئیل نازل شد و خبر کاری که سپاه اسلام کرد را به پیامبر صل الله علیه و آله داد و این که فلانی برگشت و مسلمانان همراه او بازگشتند؛ پس پیامبر صل الله علیه و آله از منبر بالا رفت و حمد ثنای الهی را گفت و به مردم این خبر را رسانید و فرمود که فلانی بازگشت و مسلمانان همراه او بازگشتند؛ درحالی که مخالف امر من عمل کردند و نسبت به دستور من عصیان کردند؛ سپس فلانی خدمت پیامبر صل الله علیه و آله رسید و همان چیزهایی را گفت که نفر اول گفته بود، پیامبر صل الله علیه و آله به فلانی فرمود: ای فلانی، معصیت خدا را در عرشش انجام دادی و معصیت من را هم انجام دادی و با حرف من مخالفت کردی و به نظر خودت عمل کردی، خدا نظرت را خار و ذلیل کند، به درستیکه جبرئیل به من امر کرده است که از میان این مسلمانان علی بن ابی طالب را برگزینم و به من خبر داده است که خدا گشایش را برای او اصحابش قرار داده است؛ سپس حضرت علی علیه السلام را دعا کرد و به او همان چیزهایی که به اولی و دومی سفارش کرده بود، سفارش کرد؛ در حالی که یارانش 4 هزار اسب سوار بود و پیامبر صل الله علیه و آله به او خبر داد که به زودی خدا برای او و یارانش گشایش قرار می‌دهد؛ پس علی علیه السلام خارج شد و همراه او مهاجرین و انصار بودند، شیوه حرکت حضرت غیر از شیوه حرکت دو نفر قبلی بود؛ چون امیر المؤمنین علیه السلام سریع‌تر بود از آن‌ها در

سیر به اندازه‌ای که می‌ترسیدند از شدت خستگی در راه بمانند و چهار پایان‌شان نتوانند به حرکت خود ادامه دهند، امیر المؤمنین علیه السلام به آن‌ها فرمود: نترسید؛ پس به درستیکه رسول خدا صل الله علیه وآله به من چیزی امر کرده‌اند و به من خبر داده‌اند که خدا به زودی فتح و گشایش را برای من و شما قرار می‌دهد؛ پس شادمان باشید که شما بر خیر و به سوی خیر هستید، قلوب و نفوس این لشکر پاک و طاهر شد و به همان شدت و سرعت به راه خود ادامه دادند تا این که به نزدیک آن محل رسیدند به صورتی که آن‌ها این لشکر اسلام را می‌دیدند و لشکر اسلام آن‌ها را می‌دیدید، امیر المؤمنین علیه السلام به اصحاب خود دستور داد که از مرکب‌ها پایین بیایند، مردم اهل وادی یابس صدای قدم‌های علی ابن ابی طالب و اصحابش را شنیدند و به سوی آن‌ها خارج شدند که از آن‌ها 200 مرد جنگی مسلح بودند، وقتی حضرت علی علیه السلام آن‌ها را دید، همراه عده‌ای از اصحاب خود به سوی آن‌ها حرکت کرد، اهل وادی یابس به امیر المؤمنین علیه السلام گفتند: شما چه کسانی هستید و از کجا می‌آیید و به کجا می‌روید و چه می‌خواهید؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من علی بن ابی طالب هستم پسر عموی رسول خدا صل الله علیه وآله و برادر رسول خدا و فرستاده ایشان به سمت شما، شما را دعوت می‌کنم به شهادت بر توحید و یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله، اگر ایمان بیاورید هر چیزی که برای مسلمانان است، برای شما هم هست و بر شما است هر آنچه که بر مسلمین است از خیر و شر آن‌ها به امیر المؤمنین علیه السلام گفتند: ما تو را می‌خواستیم و دنبال تو بودیم و تو هم دنبال ما بودی، ما حرف تو و چیزی که بر ما عرضه کردی را شنیدیم، این چیزی است که ما با آن موافق نیستیم؛ مواظب باش و برای جنگ آماده باش و بدان که ما تو و یارانت را می‌کشیم، وعده بین ما و تو فردا صبح زود خواهد بود و در آن چیزی که بین ما و شما است، ما معذور هستیم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر شما، شما ما را به زیادی تعداد افرادتان تهدید می‌کنید؛ به درستیکه ما از خدا و ملائکه و مسلمین یاری می‌جوییم در برابر شما و هیچ نیرو و قوتی نیست؛ مگر به واسطه خداوند بلند مرتبه و بزرگ؛ پس آن‌ها برگشتند به سمت خانه‌های خود و امیر المؤمنین علیه السلام هم به محل اتراق خود بازگشت؛ وقتی تاریکی شب فرا رسید، امیر المؤمنین علیه السلام به اصحاب خود دستور داد تا به چهارپایان خود برسند و آن‌ها را آماده پیکار کنند زمانی که سپیدی فجر بالا آمد، نماز صبح به امامت امیر المؤمنین علیه السلام در همان تاریکی آخر

شب و اوایل صبح برگزار شد؛ سپس همراه با اصحاب خود به آنها هجوم برد و دشمنان بی‌خبر بودند تا این که آخرین نفر از اصحاب امیرالمؤمنین آنها را لگد مال کرد تا این که جنگاوران‌شان کشته شدند و فرزندان‌شان اسیر شدند و اموال‌شان گرفته شد و خان‌هایشان خراب شد و اسراء و اموال را با خود آورد جبرئیل نازل شد و خبر پیروزی امیرالمؤمنین علیه السلام و سپاهش را به رسول الله صل الله علیه و آله داد؛ سپس رسول الله صل الله علیه و آله بر منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و مردم را از پیروزی که برای مسلمین حاصل شده بود خبردار کرد و آنها را آگاه کرد که به جز 2 نفر کسی زخمی نشد و از منبر پایین آمد پیامبر صل الله علیه و آله همراه با همه مسلمانان مدینه برای استقبال از امیرالمؤمنین علیه السلام از شهر خارج شد تا این که در حدود یک فرسخی مدینه امیرالمؤمنین علیه السلام را دید، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر صل الله علیه و آله را دید که به سوی او می‌آید، از مرکب خود پیاده شد و پیامبر صل الله علیه و آله هم از مرکب خود پیاده شد تا این که به او رسید و پیامبر صل الله علیه و آله ما بین دو چشم امیرالمؤمنین علیه السلام را بوسید؛ زمانی که پیامبر صل الله علیه و آله پیاده شد، مسلمانان هم به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و به غنائم و اسراء و آن چیزی که خدا به آنها از اهل آن وادی خشک و بی‌آب و علف روزی کرده بود روی آوردند سپس امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمانان هرگز مثل غنائم این جنگ غنیمت نصیب‌شان نشد؛ مگر غنائم جنگ خیبر؛ بدرستیکه غنائم خیبر مثل غنائم این جنگ بود و خداوند تبارک و تعالی در این روز آیات سوره عادیات را نازل فرمودند.

در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی در شأن نزول سوره عادیات آمده است:

وقیل نزلت السورة لما بعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليا عليه السلام إلى ذات السلاسل

تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج 10، ص 422

گفته شده است که سوره عادیات وقتی نازل شد که پیامبر صل الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه

السلام را به سوی ذات السلاسل فرستاد.

در کتاب الارشاد شیخ مفید نیز آمده است:

وقد كان من أمير المؤمنين عليه السلام في غزوة وادي الرمل ويقال إنها كانت تسمى بغزوة السلسلة ما حفظه العلماء ودونه الفقهاء ونقله أصحاب الآثار ورواه نقلة الأخبار مما ينضاف إلى مناقبه عليه السلام في الغزوات ويمائل فضائله في الجهاد وما توحد به في معناه من كافة العباد...

الإرشاد، الشيخ المفيد، ج 1، ص 113 و 114

یکی از فضائل و افتخارات امیر المؤمنین علیه السلام جنگ وادی الرمل بود که گفته می‌شود اسم آن جنگ سلسله بود که علماء آن را حفظ کردند و فقهاء آن را تدوین کردند و صاحبان اثر آن را نقل کردند و ناقلین اخبار و روایات آن را بیان کردند که به فضائل و افتخارات و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات اضافه می‌شود و بیانگر فضائل ایشان در جهاد است و فضیلتی است که در تمامی عباد مختص به امیر المؤمنین علیه السلام است.

بعد ایشان ماجرای این جنگ را تعریف می‌کند و بعد می‌گوید که پیامبر صل الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

يا علي لولا أنني أشفق أن تقول فيك طوائف ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم
مقالا لا تمر بملأ منهم إلا أخذوا التراب

الإرشاد، الشيخ المفيد، ج 1، ص 117

یا علی، اگر من نمی‌ترسیدم که گروهی در مورد تو چیزی بگویند که نصارا در مورد عیسی بن مریم گفتند، امروز در مورد تو چیزی می‌گفتم که هیچ گروهی از کنار تو عبور نمی‌کرد؛ مگر این که خاک زیر پای تو را برای تبرک می‌گرفت.

بعد می‌گوید: سوره عادیات هم در وصف امیر المؤمنین علیه السلام در رابطه با این جنگ نازل شده است.

شیخ مفید در جایی دیگر در کتاب خود می‌گوید: پیامبر صل الله علیه و آله ابتدا ابوبکر و عمر را فرستاد و این دو شکست خوردند و فرار کردند، بعد از این دو نفر عمرو بن عاص گفت: یا رسول الله من را برای این جنگ بفرست:

فقال له عمرو بن العاص ابعثني يا رسول الله إليهم فإن الحرب خدعة ولعلي أخدمهم فأنفذه مع جماعة ووصاه فلما صار إلى الوادي خرجوا إليه فهزموه وقتلوا من أصحابه جماعة

الإرشاد، الشيخ المفيد، ج 1، ص 163

عمرو بن عاص گفت: یا رسول الله من را به سوی آنان برای جنگ بفرست، به درستی که جنگ خدعه و نیرنگ است، شاید من بتوانم به آنها نیرنگ بزنم و آنها را شکست دهم، پیامبر صل الله علیه و آله فرماندهی را به عمرو بن عاص سپرد و جماعتی را با او فرستاد و توصیه‌هایی هم به او فرمود، وقتی عمرو بن عاص به آن وادی رسید، اهل آن وادی به سوی او حمله کردند و تعدادی از اصحاب او را کشتند و او را شکست دادند و عمرو بن عاص نیز فرار کرد.

اشکال فضل بن روزبهان:

آقای فضل بن روزبهان که از علمای اهل سنت است، در مورد غزوة ذات السلاسل اشکالی را مطرح کرده است که آن را بیان می‌کنیم:

وقال الفضل قصة غزوة ذات السلاسل منقولة في الصحاح وأنها تصدّاه عمرو ابن العاص بتأمير رسول الله إياه وكان الفتح بيده وأما ما ذكره فليس بمنقول في الصحاح بل اشتمل على المناكير فإن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كيف يجوز أن يدعي ألوهية عليّ والمفهوم من هذا الخبر أن النبي كان يريد أن يقول بألوهية عليّ ولكنه خاف أن يعبد الناس وهذا كلام غلاة الرافضة ولا ينبغي نقل هذا لمسلم فضلا عن فاضل

دلائل الصدق لنهج الحق، الشيخ محمد حسن المظفر، ج 5، ص 180

فضل می‌گوید: قصه جنگ ذات السلاسل در کتب صحاح نقل شده است که مسؤلیت آن به عهده عمرو بن عاص بوده است و رسول الله او را امیر این جنگ قرار داده است و فتح هم به وسیله عمرو صورت گرفته است؛ اما آن چیزی که شیعیان می‌گویند، در صحاح ذکر نشده است و علاوه بر آن شامل چیزهای منکری است، پیامبر صل الله علیه و آله چگونه جایز می‌داند که ادعای الوهیت علی را کنند؟

مفهوم این خبر این است که پیامبر صل الله علیه و آله قصد داشته است که الوهیت علی را مطرح کند؛ ولی از این می‌ترسید که مردم علی را عبادت کنند و این حرف غالبان شیعه است و جایز نیست که چنین چیزی را یک مسلمان نقل کند چه رسد به این که آن شخص فاضل هم باشد.

پاسخ علامه مظفر:

علامه محمد رضا مظفر به این اشکال فضل بن روزبهان این طور پاسخ می‌دهد:

وأقول لم يذكر البخاري ولا غيره ممن أطلعت على ذكره لهذه الغزوة كالتطبري وابن الأثير أن الفتح على يد عمرو فلا يبعد أنه من وضع الفضل وأما نفيه لوجود ما حكاه المصنف رحمه الله في صحاحهم فلا يدل على عدم صحته إذ ليس كل ما لم يكن فيها غير صحيح عندهم وأما قوله والمفهوم من هذا الخبر أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يريد إلى آخره فمنشأه اعوجاج فهمه أو تغيير الكلم عن مواضعه فإن صريح الخبر أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أشفق من قولهم بإلهية علي عليه السلام التي لا يقولها إلا مبطل كإلهية المسيح

دلائل الصدق لنهج الحق، الشيخ محمد حسن المظفر، ج 5، ص 181، 183

بخاری و دیگر کسانی که این خبر را بیان کرده‌اند و من از آن اطلاع دارم مثل طبری و ابن اثیر نگفته‌اند که فتح به دست عمرو صورت گرفته است و بعید نیست که این برای جعل فضیلت باشد؛ اما این که در صحاح این روایت بیان نشده است، دلیل بر عدم صحت روایت نیست؛ چون هر چیزی که در صحاح نباشد در نزد اهل سنت غیر صحیح نیست.

اما این حرف که مفهوم این روایت الهویت امیر المؤمنین علیه السلام است، منشأ این حرف یا کجی و انحراف در فهم است یا تغییر دادن کلام از معنای حقیقی آن و تحریف کلام است؛ چون روایت به صراحت می‌فرماید: که پیامبر صل الله علیه و آله از قول مردم به الوهیت نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام می‌ترسید که این حرف را غیر از کسی که بر باطل است نمی‌زند؛ مثل کسانی که قائل به الوهیت مسیح هستند.

علاوه بر این، این روایت را غالیان شیعه بیان نکرده‌اند؛ بلکه جمعی از ائمه و علماء و بزرگان اهل سنت هم این روایت را نقل کرده‌اند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍِّّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا أَنْ يَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارِيُّ فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذَ التُّرَابَ مِنْ أَثَرِ قَدَمَيْكَ يَطْلُبُونَ بِهِ الْبَرَكَاتَةَ

المعجم الكبير، ج 1، ص 320 و مناقب خوارزمی ص 128-129 و ص 158 و ص 311 و مجمع

الزوائد ج 9 ص 131

پیامبر صل الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: قسم به کسی که جان من در اختیار او است، اگر امت من در مورد تو نمی‌گفتند چیزی را که نصارا در رابطه با عیسی بن مریم گفتند، در مورد تو چیزی می‌گفتم که هیچ مسلمانی از کنار تو عبور نکند؛ مگر این که از خاک زیر پای تو را برای برکت بردارد.

نتیجه گیری:

اگر ما روایات اهل سنت و شیعه را کنار هم بگذاریم، مشخص می‌شود که اهل سنت در نقل این جنگ و وقایع آن تحریف کردند و شکست ابابکر و عمر و عمرو عاص را بیان نکردند و چون دیدند که این یک لکه ننگ برای این 3 نفر است، با حذف این مقدار از تاریخ سعی بر پوشاندن این شکست‌ها داشتند و برای این که امیر المؤمنین علیه السلام از 2 خلیفه اول برتری پیدا نکند، اصلا اسمی از امیر المؤمنین علیه السلام در این جنگ ذکر نکرده‌اند.